



متالیکا، نیچه و مارکس

پیتر س. فوسل • ترجمه علی شفیع آبادی

کسانی که متقاعدتان می‌کنند پوچی‌ها را باور کنید، می‌توانند از شما انسان‌هایی ستمگر بسازند. ولتر

از آن فروتنان است. با بیزاری از ثروت رم، به والا شمردن ساده‌زیستی و فقر می‌پردازد. در برابر غرور رم هم، افتادگی را تبلیغ کرده و در مقابل قدرت نظامی رم، به گسترش پیام آشتی‌طلبی می‌پردازد. از آن‌جایی که رم برای این دنیا فرمانروایی داشت، مسیحیان، فرمانروایی اصلاح و برتری را در دنیایی دیگر ارائه می‌کنند که والاتر از این دنیا و فراتر از رم است. اما در نظر مسیحیان نخستین، این روش برای مخالفت با قوانین رم کافی نیست. آن‌ها برای خود حتی راه‌های به‌خصوصی جهت فرمانروایی و اعمال قدرت بردیگران پدید می‌آورند. شاید تأثیرگذارترین راهی که مسیحیان برای اعمال قدرت استفاده می‌کنند جمع کردن مؤمنان در «دسته‌هایی مطیع بود. با این توجه که همه ما دینی درونی به نام «گناه» را به دوش می‌کشیم^۲. همین که مردم را متقاعد کردند، کشیش‌های مسیحی اعلام می‌کنند که به تنهایی می‌توانند این گناه را ببخشند. به غیراز گفته‌های نیچه، شاید تأثیرگذارترین نقدها را، کارل مارکس (۸۳ - ۱۸۱۸) بیان کرد. با این‌که درست نیست متالیکا را گروهی مارکسیست بنامیم، عناصری در شیوه انتقادی آن‌ها وجود دارد که با انتقادات مارکس اشتراکاتی نزدیک دارد. در ترانه‌ای فشرده و پربار، متالیکا مفاهیم مارکسی و نیچه‌ای را به

در آهنگ‌هایی که، متالیکا خود را با سنتی فلسفی مرتبط می‌سازد، تا متفکرانی چون ولتر، هیوم، لوکرتیوس، سقراط و گزنوفون کشیده می‌شود. طبق نظر این فلاسفه آن‌چه «صالح» دانسته شده فاسد است و هرآن‌چه با عنوان «پرهیزگاران» به تصویر می‌کشند در اصل فاسد است و «حقیقت» به واقع فریب است. و آن‌چه عموماً با نام «اخلاق ناب» در جامعه پیاده می‌شود توده متعفن از فساد است.

اندیشه

• اخلاق و قدرت

فریدریش نیچه (۱۹۰۰ - ۱۸۴۴)، فیلسوف آلمانی، یکی از مهم‌ترین نقدها را از اخلاق مسیحی ارائه کرده است. در کتاب‌هایی مانند فراسوی نیک و بد (۱۸۶۶)، تبارشناسی اخلاق (۱۸۸۷) و غروب بت‌ها (۱۸۸۸)، نیچه توضیح می‌دهد که چه‌گونه با معرفی آموزه‌های غیرمنطقی، اخلاقی، در آخر، مردم را تضعیف می‌کند و اذهان، کالبدها و فرهنگ‌های‌شان را به اضمحلال می‌کشد. نیچه، به طریقی نه‌چندان متفاوت با شیوه جیمز هتفیلد متالیکا، مسیحیت را به صورت «اخلاقیات برده» معرفی می‌کند. یک گروه قومی که زیر لگدهای قوانین رومی زندگی و به‌خاطر بیزاری از قدرت ژم، به این نتیجه می‌رسد که خوشبختی

دنیای معاصر را احاطه کرده‌اند، تا حد زیادی بی‌اعتبار شده و به دست فراموشی سپرده شده‌است. متالیکا مانند خیلی از معاصران دیگر، خود را در ناامیدی سرگردان می‌بیند.

برای مثال، شخصیت نگون‌بختی که در آهنگ «تنها»^۱ نشان داده می‌شود، هیچ آرامشی نمی‌یابد. او به خاطر تأثیرات مین، کور، کر، لال و معلول شده و بعد از این‌که مورد سوءاستفاده قرار گرفته و رؤسای استثماری او را به کناری انداخته‌اند، سرگرم صحبت با ماست. می‌گوید: «هیچ چیز غیر از درد، واقعی نیست». در آرزوی مرگ التماس می‌کند که خدا راحتش کند، حتی اگر این راحتی به قیمت نابودی‌اش تمام شود. اما هیچ تسلاهی برای سرباز وامانده نیست - همان‌طور که برای جیمز هتفیلد سیزده ساله هنگامی که پدرش خانواده را ترک کرد و مادرش که یک عالم مسیحی مذهبی بود، در شانزده سالگی جیمز، بر اثر سرطان مُر، تنها پادشاه این قهرمان یک‌بار مصرف، انزواست، «چهنم» نیروهای سرکوب‌کننده جامعه به نظر پیروز می‌آیند. «پیمان شکسته شده، خیانت / میخ‌های فرورفته، جلو دست‌های رهایی‌بخش را گرفتند».

● متالیکا و طغیان

اما شاید اگر از سطوح معنایی متالیکا که ناراحت‌کننده است، کمی بیشتر به عمق نزدیک شویم، چیزی بیش از شکست‌گرایی و ناامیدی در انتظارمان باشد. «چهار اسب‌سوار»^۲ جای مناسبی برای عمیق‌تر رفتن است. از دیدگاه عتیق، چهار اسب‌سوار آخرالزمان (مکاشفه ۱: ۶-۱۷) واسطه‌های برپایی عدالت الهی‌اند: «پس گرد هم آید ای مبارزان جوان / و توسن‌هایتان را زین کنید / لشکرهای حمله‌ور با شمشیرهای شیطان / اکنون هنگامه مرگ گنهکاران است / پتک عدالت فرود می‌آید / در سپری از خون، عرق و شهامت». این ترانه، در ظاهر دیدگاه مسیحی را تأیید می‌کند، فراخواندن مبارزانی جوان (مانند خیلی از دیگر آهنگ‌های متالیکا مردمحور است) برای سرکوب گناهکارانی که داوری و مجازات انتظارشان را می‌کشد.

اما با نگاهی دقیق‌تر، می‌توان به معنای متفاوتی رسید. بالاخره «گناهکاران» اصلی چه کسانی هستند؟ ترانه، با تعریف مردان اسب‌سوار به عنوان کسانی که زن‌ها و بچه‌ها را تهدید می‌کنند به ما کمک نمی‌کند. اگر در نظر داشته باشیم که چرا جنگجویان جوان «شمشیر شیطان» را به کمر می‌بندند، مفهومی برجسته‌تر خود را نمایان می‌کند. مگر آن‌ها نباید با شیاطین بجنگند؟ شاید خودشان شیطان باشند؟

اگر مردان اسب‌سوار، دشمنان واقعی هستند، درواقع، هیچ‌امیدی نیست که بتوان در مقابل‌شان ایستادگی کرد. در آخر، مردان اسب‌سوار باید پیروز شوند و این‌طور به نظر می‌رسد که شکست‌گرایی حتی تا لایه‌های عمقی ترانه پیش رفته است. نوعی شکست‌گرایی از همین دست در «فرمانروای شیخ‌وار»^۳ به چشم می‌خورد: «فریبانیان گرفتار زنجیر می‌شوند / فریادهای مرگبارشان به گوش می‌رسد / مشت‌های درهم‌شکننده وحشت / دیگر کاری از دست کسی بر نمی‌آید».

اما چه مقاومت در آخر از پای دربیاید و چه به پیروزی برسد، مهم است بگوییم



صورت مجموعه‌ای حیرت‌آور در هم می‌تند: «میوه‌ت از نیرنگ‌هایش، معتاد یکشنبه‌ها شده‌ای / زنجیر، زنجیر / به زنجیر بی‌انتهای بیوند، مسحور طلسمش شده‌ای / شهرت، شهرت / مرض باید سرایت پیدا کند، سرمست و متعفن ولی قدرتمند / می‌دانیم» این ترانه همچنین به نقد جامعه می‌پردازد: «جادوگری، تضعیف / می‌داند که گوسفندان جمع می‌شوند / دام می‌گذارد، مسحور می‌کند / و حالا تو پیروی می‌کنی. / [دسته کر /] از دروغ»، «مقدس‌تر از تو»^۴ نوعی اتحاد با طبقه کارگری را معرفی می‌کند و نمادهای عدالت را به چالش می‌کشد. «مهم نیست چه کسی هستی، مهم کسانی هستند که می‌شناسی / با وجود بقیه است که زنده‌ای / پل‌های زندگی‌ات را بسوزان و دوباره با قدرت بساز / قضاوت نکن تا درمورد خودت قضاوت نشود». «و عدالت برای همه»^۵ حالتی ناتوان‌تر و شکست‌خورده‌تر را نشان می‌دهد، اما در هرصورت به شناختی از چند و چون امور می‌رسد: «عمارت‌های عدالت به رنگ پول در آمده / همه‌چیز فقط پول / گرگ‌های قدرت پشت در خانه‌ات کمین کرده‌اند / صدای راه رفتن‌شان را می‌شنوی / به زودی خوراک‌شان می‌شوی / پاره‌پاره می‌کنند / پتک عدالت تو را درهم می‌شکند / سرکوب می‌شوی».

به واقع، متالیکا بدبین‌تر از مارکس یا نیچه به نظر می‌رسد. شاید دلیلش این باشد که متالیکا یک قرن بعد از فیلسوف‌های آلمانی پیشین خود می‌نویسد، یعنی در زمانی که امیدها و انتظارات برای انقلاب علیه اعتقادات مسلط و نهادهایی که

که چهار اسب‌سوار به دنبال مقاومت هستند. در نظر خیلی از طغیان‌گراها، مقاومت، حتی اگر آزادی موقت را نوید دهد، از شأن والایی برخوردار است. گفته می‌شود امیلیو زاپاتا، انقلابی مکزیک، در جمله‌ای چنین گفته: «ایستاده مردن بهتر از زانو زدن است».

درواقع، چهار اسب‌سوار چندین مورد از مؤلفه‌های موسیقی مثال را به کار می‌گیرد تا حرفی از آزادی مبارزه‌طلبانه به میان بیاورد. واژگونی مفاهیم رایج خیر و شر، بهره‌گیری از منظر شیطان‌ی به عنوان شکلی از طغیان، همه و همه ابزارهایی برای باز کردن چنگال سلطه هستند. به‌طور خلاصه می‌توان گفت که گروه‌های مثال، قدرت مسیحی را با وحشتناک‌ترین کابوشش روبرو می‌کنند. استعاره‌های شیطان‌ی برای پایه‌گذاری زندگی فراتر از آن را اشاعه می‌دهند که دستیابی به آن فضایی است که در آن از تهدیدهای هراس‌آور نفرین، قضاوت‌های ناعادلانه یا مجازات نافرمانی، وحشتی نباشد.

واژگونی مفاهیم خیر و شر در چهار اسب‌سوار مثالی است از آنچه نیچه آن را «نوسنجش تمام ارزش‌ها» می‌خواند. به زیر کشیدن سنت‌های مسیحی و جایگزین کردن چیزی که به جای پست جلوه دادن زندگی، مؤید آن باشد. اما متالیکا تا چه حدی به نوسنجش نیچه‌ای دست پیدا کرده؟ آیا متالیکا از چیزی که نیچه آن را «نیهیلیسم ناقص» (تلاشی برای فرار از مسیحیت بدون نوسنجش کامل تمام ارزش‌هایش) می‌نامد، رنج می‌برد؟^{۱۲} آیا متالیکا در آخر فقط یک گروه راک مسیحی است؟

● متالیکا، نیهیلیسم و نوستالژی

نیهیلیسم که از کلمه لاتین nihil، به معنی هیچ گرفته شده به وضعیتی فرهنگی اطلاق می‌شود که در آن مردم نمی‌توانند برای چیزی ارزش قائل شوند. جایی که هیچ‌چیز واقعاً درست یا غلط، خوب یا بد، زشت یا زیبا نیست - جایی که نه مرگ و نه زندگی، نه فعالیت و نه سکون، هیچ‌کدام اهمیت ندارند. طبق نظر نیچه، مسیحیت، درواقع نیهیلیسم را به وجود می‌آورد. این هم از چگونگی‌اش.

اول این‌که مسیحیت، جهانی را که ما در آن زندگی می‌کنیم بی‌ارزش می‌شمارد و می‌گوید که اجزای کلی تشکیل‌دهنده وجود ما پاک نیستند. برطبق سنت مسیحی بد است که ما کالبد داشته باشیم و لذات جسمانی را تجربه کنیم. بد است که همه‌چیز تغییر می‌کند، چیزی ابدی وجود ندارد و ما می‌میریم. بد است که فعالیت می‌کنیم و زحمت می‌کشیم و خودمان را در رقابت برسر قدرت داخل می‌کنیم. این بد است که ما همه‌چیز را نمی‌دانیم و بد است که مردم ارزش‌ها و عقاید گوناگون دارند. سنت مسیحی - افلاطونی نوید دنیایی برتر، والاتر و فراتر از این دنیا را می‌دهد. واقعیاتش اشکال واضح و تغییرناپذیری از وجود هستند که نسبت به جهان اشفته و گذرای ما برتری دارند - یا چیزهایی از این دست^{۱۳}. جهان الهی سراسر نظم، اسایش، آرامش، لذت و عشق است. و خدا را شکر می‌کنیم که او و واقعیت آسمانی‌اش وجود دارند، چون بدون آن‌ها وجود دنیوی ما بی‌هدف جلوه می‌کرد و دنیای‌مان بی‌ارزش می‌نمود. مسیحیان می‌گویند تنها چیزی که ما را توجیه می‌کند و به وجودمان اعتبار می‌بخشد این است که بدری آسمانی برای‌مان اهمیت قائل است.

مرحله بعدی در روند نیهیلیستی هنگامی اتفاق می‌افتد که الگوی حقیقت و واقعیت درهم می‌شکند و ایمان به خداوند، حقیقت شبه - خدا، یا واقعیت آسمانی دیگر ممکن نیست. برعکس، تقاضای بیش‌از اندازه سنت مسیحی - افلاطونی برای یک واقعیت ناب و منحصربه‌فرد، وارونه جلوه می‌کند. به نظر نیچه، بعد از بررسی موشکافانه مسائل، مردم به این نتیجه می‌رسند که حقیقت ناب، منحصربه‌فرد، جهانی و مطلق که مسیحیت آن را ضروری می‌داند غیرقابل دسترسی است و حتی شاید معنا هم ندهد.

اما نیچه می‌گوید مشکل این است که مردم قرن‌هاست با زندگی تحت‌نظر مسیحیان، نگرش مسیحی نسبت به دنیا ملکه ذهن‌شان شده است. بله، مردم قطعاً می‌دانند که روش تفکر و ارزش‌گذاری مسیحی غیرقابل توجیه است اما نمی‌توانند به فکر چیزی به نام جایگزین باشند. (پیشنهاد چنین جایگزینی که در آن مردم برای معنا بخشیدن به چیزی نیاز نداشته باشند به فراسوی دنیا نظری بیفکنند. این همان وظیفه‌ای است که نیچه به عهده می‌گیرد).

نظام تفکر مورد انتقاد نیچه به‌رغم بی‌ارزش کردن دنیای ما، آن را از اهداف، معانی و ارزش‌های فرعی پر کرده بود، برای دنیا کانون ارزش قائل بود که از دیدگاه پیروانش تنها دستاویز است. با کانون ارزش، مردمی که آن را ترک گفته بودند خود را شکست خورده و بدون تکیه‌گاهی برای کسب حقیقت و ادراک می‌دیدند و قادر نبودند ارزش‌ها را در جای دیگری پیدا کنند. یا حتی خودشان به دنیا ارزش بدهند. مانند معتادانی که در حال ترک کردن هستند، اما می‌دانند که چیزی از این دست نصیب‌شان نخواهد شد. نیچه درباره این وضعیت چنین می‌نویسد:

حالا به نیازهایی که زائیده قرن‌ها تفسیر اخلاقی است بی می‌بریم - نیازهایی که اکنون مانند ضرورتی برای نیل به ناحقیقت، خود را برما آشکار می‌سازند؛ از سوی دیگر، ارزشی که برایش زندگی را متحمل می‌شویم با این احتیاجات مرتبط است. این تاین - خوار شمردن چیزی که می‌دانیم و این‌که دیگر رخصت نداریم به دروغ‌هایی ارزش بنهیم که با گفتن‌شان به خوش به خرسندی می‌رسیم - به فساد تدریجی می‌انجامد. (Will to Power, Book 1 (ص ۱۰، ۵۰)

رسیدن به این نقطه، گامی کوچک (حتی قابل پیش‌بینی) برای گذر از بی‌ارزش دانستن هر چیزی به سوی ارزشمند دانستن هیچ است - که روی آوردن به الکل و فرار از واقعیت و در حالت افراطی آن به مرگ، نابودی و خودکشی است. و به همین علت است که امروزه خیلی از مردم به مواد مخدر، عرفان نو، بازی‌های کامپیوتری و تلویزیون روی آورده‌اند.

شهرت فیلم‌هایی نظیر مصائب مسیح (۲۰۰۳) و نظامی‌گری محافظه‌کاران مسیحی هم با این الگو جور درمی‌آید. دلیل قانع‌کننده‌ای وجود دارد که فیلم نفرت‌انگیز مل گیسون درمورد داستان عیسی مسیح، توجه کمی نسبت به رستاخیز، شفا دادن، غذا دادن به مردم و بخشایشگری عیسی مسیح می‌کند. و این بدین خاطر است که محافظه‌کاران مسیحی با وجود آن‌که با عکس این امر مخالفت می‌ورزند، برای مرگ ارزش قائلند، چون دیگر قادر نیستند برای زندگی ارزشی پیدا کنند.

اشکال جدید حقیقت و درستی نیست. در عوض، خستگی، رها کردن زندگی و آرزوی مرگ است. *thanatos*

انتظار گمراه‌کننده برای مرگ به عنوان راهی برای رسیدن به سرمزمل مقصود یا راهی به‌سوی پدری که دیگر نیست، نیهیلیسم سستی مسیحی است و نشانه‌ای است از آن‌چه مارکس بیگانگی می‌نامد. نوید چنین سرمزملی شاید درست نباشد و متالیکا شاید مانند بقیه ما خوب این موضوع را درک کند. اما انتظار باقی می‌ماند و این انتظار درد را تشدید می‌کند - مانند آن‌چه در اکثر آهنگ‌های متالیکا وجود دارد و مانند آن‌چه اغلب برای بچه‌های بی‌سرپرست، کارگران استثمار شده و مسیحیانی که دوباره خود را در فرهنگ نیهیلیستی امروز باز یافته‌اند، اتفاق می‌افتد - آهنگ‌هایی نظیر «مرگ زندگی است»، با وجود پی بردن به این خیانت، هنوز در انتظاری نوستالژیک برای چیزهای نوید داده شده بسر می‌برند. به نظر می‌رسد که هنوز در آرزوی واقعی بودن مسیحیت هستند. همان‌طور که دیدیم، متالیکا ظرفیت طغیان را داراست ولی این گروه، مفاهیمی بیش از این در خود دارد. برای مثال، «خدایگان برده‌ها» همان دست کشیدن و رها کردن غمناک نیهیلیستی را نشان می‌دهد («جهنم / از جایی که باید تا ابد در آن بمانی بهتر است / جایی که وجودش چون قافیه‌ای بی‌دلیل است.») اما این

آیا متالیکا قسمتی از این فرهنگ پوچ‌گراست؟ متالیکا جامعه را سراسر دروغ، بی‌عدالتی، استثمار و رنج می‌یابد. اما انتقاد متالیکا از این وضعیت، رد کامل ارزش‌ها و حقیقت مسیحیت نیست بلکه بیشتر، متأثر از فقدان آن‌ها در دنیا است. به نظر می‌رسد متالیکا به جای این‌که خدا را رد کند، شکایت می‌کند. گویی گروه می‌خواسته پدر و مادری که هتفیلد را تنها گذاشته بودند به عنوان والدین قابل اعتماد، همان‌طور که از آن‌ها انتظار می‌رفت، دوباره برگردند.

این اندوه مرثیه‌وار و این آرزو شاید به آشکارترین شکل در «زندگی مرگ است!» (شعری از کلیف برتون که هتفیلد در آهنگ، آن را زمزمه می‌کند) دیده شود: «وقتی کسی دروغ می‌گوید / به گوشه‌ای از دنیا خیانت می‌کند. / این‌ها مرگ‌های کمرگی هستند / که مردم به آن زندگی می‌گویند. / بیش از این نمی‌توان شاهد بود. / پادشاه رستگاری / نمی‌تواند مرا به خانه ببرد؟»

خسته از دنیا و دروغ‌هایش و ناتوان از تحمل این آهنگ، زندگی را ترک می‌گوید و مانند آن سرباز در «تنها» در آرزوی مرگ می‌نشیند. دردی که سرباز بیانش می‌کند درد نابودی، استثمار و فریب نیست، بلکه درد ترک گفتن دنیا است - پیمان‌شکنی به جای تسلی خاطر، مراقبت، عدالت و حقیقت. گرچه واکنش متالیکا نسبت به این درد در «زندگی مرگ است»، قیام، مقاومت یا تصویری از



زندگی که اکنون «بی‌گانه» است به سوی جمله آغازین ترانه اشاره دارد - که داستان خیالی مذهب به پایان رسیده است!^{۱۲}

نشانه دیگری که متالیکا را فرای نیهیلیسم می‌برد در هنگام گوش کردن به موسیقی‌اش و بدون در نظر گرفتن ترانه‌هایش مشخص می‌شود. لحن خشن، صدای تقویت شده گیتار و درام کوبنده آن، قدرت، مردانگی و اعتراض را برای ما تداعی می‌کند. صدای متالیکا اصلاً به گریه و زاری‌های خوانندگان امروزی شبیه نیست. این گروه جایی برای انحطاط و اضمحلال در خود نمی‌بیند. هنر گروه در بیش از دو دهه، فرهنگی ساخته که در آن هواداران و علاقه‌مندان به اتفاق تعداد کمی از فلاسفه در کنار هم جمع شده‌اند. روی محتوا و مسیر فرهنگ دنیا هم تأثیر گذاشته است. فکر می‌کنم که اگر نیچه بود این خلاقیت را قدرتمند می‌دانست. نشانه‌های دیگری هم وجود دارد که بیان می‌کند متالیکا کاملاً نیهیلیستی نیست اما به سمت چیزی گام برمی‌دارد که نیچه آن را «غلبه» بر مسیحیت می‌نامد. متالیکا در آهنگ «گریز ۱۳» گامی فراتر برمی‌دارد و شاید نیچه‌ای‌ترین لحظه را در تمام آثار این گروه رقم می‌زند.

با اولین آکوردهای آهنگ گریز، مخالفت و استقلالش را از زورگویی و دروغ‌های خطرناک فرهنگ مسلط اعلام می‌کند. مهم‌تر آن‌که این اقدام را از موضع قدرت و بدون حس نوستالژیک نسبت به آموزه‌های اعتقادی مسیحیت انجام می‌دهد: «کسی آگاه نیست، اما بسیار نیرومندتر شده‌ام. / تا آخرین نفس مبارزه می‌کنیم / تا از دنیای نیک و بد بگریزیم. / سرنوشتم دست نخورده می‌ماند / هرگز نمی‌توانم در این حلقه بی‌انتهای تقلا کنم».

نیچه می‌گوید که پایان تفکر مسیحی - افلاطونی در مورد حقیقت می‌تواند شوکران تفکر درباره دنیا به عنوان چیزی پست، منحرف‌کننده و ظاهری را خنثی کند: «با دنیای حقیقی، می‌توانیم دنیای ظاهر فریب را ترک بگوییم»^{۱۴}. برای کسانی که توانایی‌اش را دارند، سقوط شیوه‌های تفکر مسیحی - افلاطونی (دنیای نیک / بد) می‌تواند راه را برای گریزشان از تأثیرات درهم‌شکننده و تضعیف‌کننده چنین رژیم‌هایی باز کند. «گریز»، گستاخانه در این راه گام‌های بلند برمی‌دارد. در چند سطر بعد هنگامی که ترانه، در تأیید قدرتی خودساخته سخن به میان می‌آورد، می‌توان تأیید تفسیرهای بالا را دید. وقتی نیچه زندگی را هنری می‌داند که به وسیله آن انسان‌ها باید خود را به درستی ابراز کنند، این قدرت خودساخته را می‌ستاید: «به عقاید تجاوز می‌کنید و احساساتم را نابود می‌کنید. / به من نگویید که چه کار کنم. / برایم اهمیتی ندارد چون به خودم فکر می‌کنم / و فکرتان را می‌خوانم. / فکرم را از عقاید مسخره‌تان پر می‌کنید / چه کسی گفته که حق با من نیست؟ / نقاب ظاهر فریب‌تان را پاره کنید / کوه‌تپینی را کنار بگذارید. / [دسته کر: /] ببینید که چه گونه حکم را صادر می‌کنند. / هیچ زنجیر لعنتی‌ای نمی‌تواند متوقفم کند. / زندگانی از آن من است تا هرطور که بخواهم زندگی کنم» این‌جا هم آن قدر اعتراضی به مشکلات دنیا نمی‌بینیم که کسی بتواند بگوید متالیکا منتقد است و هنوز کاملاً از دغدغه‌های نیهیلیستی‌اش رها نشده. گریز به ما نشان می‌دهد که متالیکا در راه رهایی خود و به دست آوردن یک زندگی فرای عقاید مسلط است. این راهی‌ست که متالیکا به وسیله آن

نه تنها خشم و اعتراض را به شنونده القاء می‌کند بلکه به آن‌ها نوید هم می‌دهد. در واقع، پسر بچه شکست‌خورده Dyers Eve اعتمادش را در آخر از جوان خشمگین «گریز» وام می‌گیرد ولی به نظر می‌رسد که برعکس، پایه‌ای برای آشتی با والدین و شاید مذهب‌شان ایجاد کرده است^{۱۵}. یازده ماهی که هتفیلد به هنگام تولید آلبوم خشم مقدس (۲۰۰۳) در حال ترک الکل بود، ایمان به یک «قدرت برتر» و نقش آن در زندگی مردم را نگرشی مثبت خواند که خود به آن احترام می‌گذارد. خودشناسی و بلوغی که هتفیلد به آن رسید (فکر می‌کنم در فیلم

یک‌جور هیولا (۲۰۰۴) مشخص است نتیجه پیروز شدنش در برابر یکی دیگر از مشکلاتی بود که زندگی‌اش را فلج کرده بود - اعتیاد به الکل. از آن‌جایی که پناه بردن به الکل می‌تواند یکی از عوارض نیهیلیسم باشد، شاید سلامت فیزیکی هتفیلد نشانه‌ای برای ظهور یک فلسفه جدید باشد - رسیدن به نوعی آزادی از نیهیلیسم و غلبه بر چیزی که سبب پیدایش عقده‌های روانی می‌شود.

در مورد متالیکا، موضوع پیچیده است. ترانه‌های گروه با تئوری‌های انتقادی مارکس و نیچه، همخوانی دارد. این‌جا، بدون ملاحظات معرفت‌شناختی و متافیزیکی، متالیکا انتقادش را بر پایه اخلاق بیان می‌کند. اگرچه که گروه، بارها در مقابل نیهیلیسمی که نیچه به نشأت گرفتن‌اش از انحطاط فرهنگ مسیحی - افلاطونی اعتقاد دارد، تسلیم شده است. اما نگاهی دقیق‌تر به موسیقی برجسته و ترانه‌های چندلایه گروه، تلاش برای غلبه بر نیهیلیسم و سعی در رهایی‌بخش از چنگال بی‌منطقی را آشکار می‌کند و نوعی آگاهی نسبت به امکان سودمند بودن مذهب را ارائه می‌دهد^{۱۶}.

پانوش:

۱. پساتالیکا و پیشینیان فلسفی آن‌ها نقدی اخلاقی از مذهب را ارائه می‌دهند. دیگر نقدهای فلسفی مذهب ریشه در معرفت‌شناسی، علم متافیزیک و فلسفه زبان دارند. نقدهای معرفت‌شناختی به بررسی احتمالات کسب آگاهی در مورد مسائل مذهبی می‌پردازند.
۲. Friedrich Nietzsche, Genealogy of Morals in Basic Writings of Nietzsche, ed. and Holier than ۳۰. trans. by Walter Kaufmann (New York: Modern Library, 1968).
۳. Thou Phantom Lord ۶. The Four Horsemen ۵. One And Justice for All ۴.
۴. Friedrich Nietzsche, The Will to Power, ed. by Walter Kaufmann and R.J. Hollingdale ۸.
۵. تئوری افلاطون که دنیای جاودانه‌ای از «فرم‌های» را به تصویر می‌کشد که دنیای ما فقط تصویر ناقص از آن است، شاید محل اولیه شکل گرفتن این دیدگاه باشد. ۱۰. To Live is ۹.
۶. Puppets Master of ۱۱. to Die ۱۲. هنگامی که متالیکا در ترانه‌اش از «بیکاه» استفاده می‌کند مرا به یاد نیچه می‌اندازد که در تعریف تفکرات خودش، آن را «نابه‌هنگام» می‌داند.
۷. Friedrich Nietzsche, Untimely Meditations, ed. by Daniel Breazale (Cambridge: Friedrich Nietzsche, Twilight of ۱۴. Escape ۱۳. Cambridge University Press, 1997).
۸. the Idols in The Portable Nietzsche, ed. and trans. Walter Kaufmann (New York: Viking Penguin, 1982), pp. 95 ۱۵. این‌جا از بلوغ فکری ترانه‌سرای آهنگ‌ها صحبت می‌کنم. با در نظر داشتن این‌که هتفیلد به هنگام نوشتن Dyers Eve کاملاً بالغ بود. ۱۶. از ایواک فوسل - فان وایک، بیل ایروین، جوانا کروین و آیلین سویینی به خاطر نظرات، اصلاحات و پیشنهادشان در طول این بخش سپاسگزارم.